

شرطی‌های خلاف واقع و قوانین طبیعت:

دفع یک حمله‌ی مشهور به نظریه‌ی هیومی⁺

چکیده. استدلالی آشنا بر ضد نظری هیومی درباره‌ی قوانین طبیعت به این صورت پیش می‌رود: هر قانون طبیعت از شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت می‌کند، اما چنین نیست که همه‌ی احکام کلی صادق از شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت کنند؛ پس چنین نیست که هر حکم کلی صادق یک قانون طبیعت باشد. در این مقاله سعی می‌کنم نشان دهم این استدلال منتج نیست (اما درباره‌ی نظر هیومی درباره‌ی قوانین طبیعت موضعی نمی‌گیرم).

۱. مقدمه.

در اینجا سعی نخواهم کرد تعریف دقیقی از حکم شرطی خلاف واقع^۱ به دست بدهم؛ اینها چند مثال از چنین احکامی‌اند: 'اگر رونالدو اخراج نمی‌شد رئال مادرید بیشتر گل می‌زد'، 'اگر رونالدو اخراج نمی‌شد امروز هوا در تهران خنک‌تر می‌بود'، 'اگر $5 + 7$ کمتر از 12 می‌بود مثال معروف کانت غلط می‌بود'، 'اگر تورینگ بیشتر عمر می‌کرد منطق ریاضی امروز پیشرفته‌تر می‌بود'. مقدم هر کدام از این جمله‌های شرطی کاذب است، اما این، به خودی خود، جواز این نیست که حکم را صادق تلقی کنیم. مثلاً در مورد حکم اول می‌شود در این بحث کرد که از زمان اخراج رونالدو تا پایان بازی چقدر فرصت بوده است، تأثیر اخراج او بر کار تیم چگونه بوده است، و غیره؛ در مورد دومی احتمالاً واکنش بسیاری از ما این است که اخراج بازیکنی در مسابقه‌ای در اسپانیا ربطی به هوای امروز تهران ندارد؛ در مثال $5 + 7$

+ این مقاله صورت فارسی‌شده و گسترش‌یافته‌ی مقاله‌ای است که قبلاً با این مشخصات منتشر کرده‌ام:

Kaave Lajevardi, "Laws and counterfactuals: defusing an argument against the Humean view of laws",

Dialogue, 50 (2011), 751-758.

قسمت عمده‌ای از این متن را—پیش از انتشار نسخه‌ی انگلیسی‌اش—در سخنرانی‌ای در پژوهشگاه دانش‌های بنیادی در تهران در سال ۱۳۸۷ یا ۱۳۸۸ عرضه کرده‌ام.

1 اصطلاح 'شرطی خلاف واقع' را در مقابل 'counterfactual conditional' به کار می‌برم. یک اصطلاح قدیمی‌تر انگلیسی (عنوان مقاله‌ی چیزولم (1946) را ببینید) 'contrary-to-fact conditional' است.

نوفاً واکنش نشان می‌دهیم به اینکه مقدم این حکم شرطی نه فقط کاذب بلکه غیرممکن است؛ و در آخری احتمالاً احساس می‌کنیم که لازم است از روحياتِ تورینگ و علائقِ علمي او در چهل و دو سالگی‌اش خبردار باشیم. به هر حال، تحلیل معنایی جمله‌های شرطی خلاف واقع، و به دست دادن شرایط صدق‌شان، کاری است کاملاً غیربیدیهی. در شعر معروف شهید بلخی:

اگر غم را چو آتش دود بودی
جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی
خردمندی نبینی شادمانه

اگر ذوق شاعرانه را رها کنیم و به دنبال تحلیل و صدق و کذب باشیم، خواهیم گفت که برای بررسی درستی بیت دوم کاری که می‌کنیم این است: در این گیتی می‌گردیم؛ اگر خردمند شادمانی دیدیم حکم بیت کاذب است و در غیر این صورت صادق است. اما برای بررسی درستی بیت اول—که حکم شرطی خلاف واقعی را بیان می‌کند—چه باید کرد؟ بر خلاف آتش، غم دود ندارد؛ حالا چه می‌شد اگر غم هم مثل آتش دود می‌داشت؟ آیا جهان همواره تاریک می‌بود؟ چندان روشن نیست که این را چگونه می‌شود بررسی کرد. معناشناسی استاندارد لوئیسی² (مبنتی بر فرض وجود فاصله‌ی متعینی بین مجموعه‌ی مربوطی از جهان‌های ممکن) معلوم نیست که عملاً چه محکی در این مورد فراهم می‌کند. همان‌طور که تعریفی رسمی از 'شرطی خلاف واقع' به دست نمی‌دهم، معناشناسی‌ای برای حکم‌های شرطی خلاف واقع به دست نمی‌دهم. آنچه موضوع بحث من است تلقی رایج یا بسیار رایجی از ارتباط شرطی‌های خلاف واقع با قوانین طبیعت است. در زمان نوشتن این سطرها همه‌ی سکه‌هایی که در جیب من است (هر چهارتای آنها) دوپست‌تومانی‌اند، اما به نظر نمی‌رسد که این امر نتیجه‌ای از هیچ قانونی در طبیعت باشد؛ نیز، این‌طور نیست که آن سکه‌ی پانصدتومانی‌ای که روی میز است اگر در جیب من می‌بود دوپست‌تومانی می‌بود یا دوپست‌تومانی می‌شد. این را بسنجیم با اینکه اگر بند ساعت من—که پلاستیکی است—از نقره ساخته شده بود آنگاه رسانای الکتریسیته می‌بود: احتمالاً شهود بسیاری از ما این است که این حکم شرطی خلاف واقع اخیر صادق است. رسانا بودن نقره به نظر می‌رسد یک قانون طبیعت باشد، و این قانون این شرطی خلاف واقع را اصطلاحاً حمایت می‌کند که اگر بند ساعت من

2 کتاب لوئیسی (1973) معناشناسی‌ای برای شرطی‌های خلاف واقع به دست می‌دهد که به نظر می‌رسد معناشناسی غالب در دهه‌های اخیر باشد.

از نقره ساخته شده بود رسانا می‌بود؛ در مقابل، ظاهراً اینکه سکه‌های جیب کسی دویست‌تومانی باشند قانون طبیعت نیست، و حکم شرطی 'اگر آن سکه [پانصدتومانی] در جیب من می‌بود دویست‌تومانی می‌بود' به نظر می‌رسد که کاذب باشد. ایده‌ی بسیار رایجی در مورد قوانین طبیعت این است که قوانین طبیعت از شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت می‌کنند و چیزهایی که قانون طبیعت نباشند نوعاً از بعضی شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت نمی‌کنند. به این ترتیب، حمایت‌نکردن از شرطی‌های خلاف واقع مربوط را نشان این می‌گیرند که حکمی بیانی از یک قانون طبیعت نیست. هدف من در این مقاله استدلال بر ضد این تلقی رایج است. در آنچه بعد از این مقدمه می‌آید ابتدا (قسمت ۲) صورت تفصیلی‌تری عرضه می‌کنم از قالبی از استدلال که می‌خواهم بر ضدش استدلال کنم. در قسمت ۳ بعضی مفاهیم را به‌سرعت مرور می‌کنم، و در قسمت ۴ استدلال‌ام را مطرح می‌کنم. مقاله را با سعی در به‌دست‌دادن تحلیلی تجربه‌گرایانه از موضوع تمام می‌کنم (قسمت ۵).

۲. استدلالی مشهور.

زیاد پیش می‌آید که، به‌ویژه در بحث‌هایی مقدماتی در فلسفه‌ی علم، با استدلالی روبه‌رو بشویم که هدف‌اش نشان‌دادن این است که دیدگاه خاصی درباره‌ی قوانین طبیعت—دیدگاهی که معروف است به **نظر هیومی درباره‌ی قوانین طبیعت**—غلط است. استدلالی که دارم درباره‌اش صحبت می‌کنم چیزی از این دست است:

(۱) فرض کنیم **نظر (خام) هیومی درباره‌ی قوانین طبیعت** صادق باشد؛ یعنی فرض کنیم هر حکم کلی صادق یک قانون طبیعت باشد.

(۲) فرض کنیم که، فی‌الواقع، این حکم برقرار باشد:

(*) همه‌ی سکه‌هایی که در دوم خرداد ۱۳۹۶ در جیب پدرام بوده‌اند سکه‌ی دویست‌تومانی بوده‌اند.

(۳) در این صورت، مطابق (۱)، حکم (*) یک قانون طبیعت است.

(۴) هر قانون طبیعت از همه‌ی احکام شرطی خلاف واقع مربوط حمایت می‌کند.

(۵) اما حکم (*) از همه‌ی احکام شرطی خلاف واقع مربوط حمایت نمی‌کند—مثلاً این‌طور نیست که اگر این سکه‌ی

پانصد تومانی در آن روز در جیب پدرام بود آنگاه این سکه دویست‌تومانی می‌بود.

(۶) پس (*) قانون طبیعت نیست.

نقد من بر این استدلال متمرکز است بر مقدمه‌ی (۵): خلاصه‌ی استدلال من این است که اگر از قبل حکم نکرده باشیم به اینکه (*) یک قانون طبیعت نیست، نمی‌توانیم بگوییم که (*) از شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت نمی‌کند. بنابراین استدلال (۶)-(۱) نتیجه‌بخش نیست. (به این معنا—و در این باره بیشتر توضیح خواهم داد— استدلال من استدلالی معرفت‌شناختی است: شرطی‌های خلاف واقع برای ما به این کار نمی‌آیند که قوانین را از غیرقوانین تمییز بدهیم.) تا جایی که به استدلال‌های من در این مقاله مربوط می‌شود، نظر هیومی درباره‌ی قوانین می‌تواند درست باشد یا نباشد، و شاید دلیل‌های دیگری باشد که (*) قانون طبیعت نیست—در اینجا نه به صدق (۶) بلکه به این استدلال مشهور برای (۶) می‌پردازم.

برای اینکه بحث اصلاً بتواند شروع بشود، در این مقاله متعرض دو پیش‌فرض استدلال (۶)-(۱) نمی‌شوم: متعرض پیش‌فرض‌های مربوط به) معنادار بودن و اهمیت‌داشتن مفهوم قوانین طبیعت نمی‌شوم.

۳. حمایت از شرطی‌های خلاف واقع: تعریف.

دیوید آرمسترانگ می‌نویسد "احکام بیان‌کننده‌ی قوانین از شرطی‌های خلاف واقع حمایت می‌کنند" (1983:26).⁴ برای

3 در این استدلال، حکم (*) را می‌توان با هر حکم کلی‌ای جایگزین کرد که باور داشته باشیم صدق‌اش تصادفی است. (در نوشته‌های مربوط به قوانین طبیعت انبوهی از این مثال‌ها هست.) پس این استدلال در واقع یک قالب استدلالی بر ضد نظر خام هیومی است. خام‌بودن (۱) از جمله در این متجلی می‌شود که همه‌ی هیومیان معتقدند که قوانین طبیعت آن انتظام‌هایی‌اند که شرط اضافه‌ای را هم برآورده می‌کنند—مثلاً خود هیوم احتمالاً این را اضافه خواهد کرد که انتظاری در مشاهده‌کننده ایجاد می‌شود (بعد از دیدن موارد متعدد)، و ای.جی. ار این را اضافه می‌کند که انتظام مورد نظر نقشی محوری داشته باشد در مجموعه‌ای نظام‌مند از باورهایمان. مطابق این نظرهای ظریف‌تر، (*) قانون طبیعت نخواهد بود. با این حال، استدلال بیان‌شده در (۶)-(۱) بسیار رایج است. اگر نقد من در این مقاله صحیح باشد، آنگاه حتی نظر خام هیومی هم در مقابل این استدلال خاص ایمن است. نکته‌ی اصلی نقد من، چنانکه در ادامه‌ی مقاله روشن‌تر خواهد شد، مقدمه‌ی (۵) است.

4 به‌نظر می‌رسد که این فرض که قوانین طبیعت حامی شرطی‌های خلاف واقع مربوط هستند فرض بسیار رایجی باشد. دو نمونه‌ی دیگر به‌دست می‌دهم. مامفرد، که شاید به حکمی قوی‌تر از حکم آرمسترانگ معتقد باشد، می‌نویسد "... مفهوم قانون به‌نظر می‌رسد که حاوی مفهوم حمایت از شرطی‌های خلاف واقع باشد" (2004:87). و دیویدسن (1970:217): "احکام قانون‌مانند احکامی کلی‌اند که مدعا‌های خلاف واقع و التزامی را حمایت می‌کنند، و توسط نمونه‌هایشان حمایت می‌شوند".

فهم دقیق این اصل نیاز داریم به تعریفی از مفهوم حمایت از شرطی خلاف واقع، و به دست دادن چنین تعریفی آسان نیست.⁵ برای ساده کردن کار، قید مربوط بودن شرطی‌های خلاف واقع را کنار می‌گذارم (کاری که به نظر می‌رسد آرمسترانگ هم در متن نقل شده کرده باشد)، و صرفاً صحبت می‌کنم از اینکه قوانین طبیعت از شرطی‌های خلاف واقع حمایت می‌کنند.⁶ به علاوه، متمرکز خواهم بود بر قوانینی که با احکامی به شکل 'همه‌ی F ها G هستند' بیان می‌شوند (و، از جمله، قوانینی را کنار می‌گذارم که در بیان‌شان توسل به احتمال لازم است). نیز، چون گمان می‌کنم که بیم ابهام مضرّی نمی‌رود، در فرقی گذاشتن بین قوانین و احکام بیان‌کننده‌شان چندان دقیق نخواهم بود.

و اما تعریف. فرض کنیم که فی‌الواقع این‌طور باشد که هر F یک G است. در این صورت خواهیم گفت که این امر واقع، شرطی‌های خلاف واقع را حمایت می‌کند اگر به ازای هر شیء a که فی‌الواقع F نباشد، اگر a یک F می‌بود آنگاه a یک G نیز می‌بود.⁷

این اصل را وسیعاً پذیرفته‌اند که قوانین طبیعت—هرچه که هستند—از شرطی‌های خلاف واقع حمایت می‌کنند (در واقع، اصل این است که این قوانین از شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت می‌کنند؛ اما قرار شده است که این قید را ذکر نکنیم). مثلاً در مقاله‌ای قدیمی، رودریک چیزولم از ما می‌خواهد تصور کنیم که در پارکی خاص در زمانی خاص، همه‌ی حاضران ایرلندی‌اند. ایوان، که ایرلندی نیست، از مصادیق محمول 'ایرلندی است' نمی‌بود اگر که در آن زمان در پارک می‌بود.⁸ از این نظر، 'همه‌ی کسانی که در آن زمان در آن پارک حضور دارند ایرلندی هستند' متفاوت است با 'مس بر اثر گرما منبسط می‌شود'، که ارنست نیگل در مثالی ذکر می‌کند (1961:51): فرض کنیم c قطعه‌ای مسی باشد که هرگز گرما ندیده است، و فرض کنیم که c را نابود می‌کنیم، و لذا c در آینده هم نه گرما خواهید دید و نه منبسط

ایده‌ی حمایت از شرطی‌های خلاف واقع دست‌کم از زمان هیوم سابقه دارد: در یکی از تعریف‌هایی که او از علت به دست می‌دهد (و این تعریف‌ها معادل نیستند!) به نظر می‌رسد که آنچه در نظر دارد بسیار نزدیک به حمایت قوانین (یا دست‌کم حمایت قوانین علی) از شرطی‌های خلاف واقع باشد: "... علت را می‌توانیم به این صورت تعریف کنیم که شئی، که در پیش‌اش شئی دیگری می‌آید، و همه‌ی اشیاء مشابه اولی در پیش‌شان اشیاء می‌آیند مشابه دومی، یا به عبارت دیگر، اگر شئی اول نمی‌بود، دومی هرگز وجود نمی‌داشت" (1748:76).

5 برای شرحی از بعضی از دشواری‌های تعریف نگاه کنید به ون‌اینواگن (1979)، صفحه‌های 442 به بعد.

6 برای بحث در مورد قید مربوط بودن شرطی‌ها نگاه کنید به نیگل (1961:70) و آرمسترانگ (1983)، صفحه‌های 47-48.

7 این تعریف صورت کمی تعدیل‌شده‌ای از تعریف مامفرد است (2004:87). قس. آرمسترانگ (1983:46).

8 چیزولم (1946)، صفحه‌های 301-302. همانند گودمن (1983)، صفحه‌های 18-19، که مثال سکه‌های دوستانه‌ی تومانی در فوق مقتبس از مثالی از او است، چیزولم هم تعبیر خاصی را باز می‌شناسد که، تحت آن تعبیر، شرطی خلاف واقع مورد بحث به قانونی بودن یا قانونی نبودن حکم کلی مربوط نیست: اگر ایوان یا یکی از افراد ایرلندی حاضر در پارک اینهمان می‌بود آنگاه ایوان ایرلندی می‌بود.

خواهد شد. به نظر می‌رسد که نوعاً این شرطی خلاف واقع را تصدیق کنیم: 'اگر c گرما می‌دید منبسط می‌شد'. مثال‌هایی از این دست در نوشته‌های مربوط به قوانین طبیعت به‌وفور یافت می‌شوند. برای اینکه نکته‌ی مورد نظر را بیان کنم می‌پردازم به مثال معروفی از مایکل تولی.

۴. شرطی‌های خلاف واقع و قوانین طبیعت: مسأله‌ی تقدّم معرفت‌شناختی.

اسمیت در باغ‌اش فقط سیب می‌کارد، و تدابیری به‌کار می‌بندد، همراه با توفیق، که مانع از رشد هر میوه‌ی دیگری در باغ‌اش بشود. تولی می‌نویسد (1987:43): "این انتظام [که همه‌ی میوه‌های باغ اسمیت سیب‌اند] قانون نخواهد بود، چون قوانین باید از شرطی‌های خلاف واقع‌شان حمایت کنند". شهود تولی—و شهود بسیاری دیگر از فیلسوفان—این است که اگرچه حکم کلی

(س) همه‌ی میوه‌های باغ اسمیت سیب‌اند

صادق است، باری (س) یک قانون طبیعت نیست. وجوه گوناگونی از (س) مانع از این می‌شوند که آن را یک قانون طبیعت محسوب کنیم (مثلاً اینکه (س) صحبت می‌کند از یک مکان خاص)؛ اما نکته‌ی اصلی این مثال این است که (س) از این شرطی خلاف واقع حمایت نمی‌کند:

(پ) اگر این پرتقال در باغ اسمیت می‌بود آنگاه این پرتقال سیب می‌بود.

مثال تولی البته نقصی دارد. اگر پذیرفته باشیم که سیب‌ها و پرتقال‌ها نوع‌های طبیعی متفاوتی را تشکیل می‌دهند، در این صورت شاید متمایل باشیم به پذیرفتن اینکه به لحاظ مابعدالطبیعی غیرممکن است که هیچ پرتقالی سیب باشد، و لذا متمایل باشیم به پذیرفتن اینکه تالی (پ) غیرممکن است؛ اما غریب نیست گفتن اینکه شرطی‌های خلاف واقعی که تالی‌شان غیرممکن است (در کنار آنهایی که مقدم‌شان ضروری یا غیرممکن است) در بحث‌های قوانین طبیعت چندان مورد توجه نیستند. البته می‌پذیریم که این اشکال چندان جدی نیست و می‌شود مثال تولی را به این شکل اصلاح کرد که اسمیت موفقانه مراقب است که در باغ‌اش فقط سیب قرمز برود، و شرطی خلاف واقع مربوط این باشد: 'اگر این سیب

زرد در باغِ تولی می‌بود آنگاه این سیب قرمز می‌بود. پس بحث را با این فرض ادامه می‌دهم که مثالِ تولی اشکالی از نوعی که در این پاراگراف بیان کردم ندارد.

مشکلی که من با شهودِ تولی دارم این است: تردید دارم که درکی از صدق و کذبِ شرطی‌های خلافِ واقع داشته باشیم اگر که نقداً درکی از مفهومِ قانونِ طبیعت نداشته باشیم. یا، مربوطتر به بحثِ فعلی: در موردِ هر شرطیِ خلافِ واقع (مثلاً (پ))، نمی‌توانیم نظرِ موجهی بدهیم در موردِ اینکه ارزشِ صدقِ آن شرطی چیست مگر اینکه درباره‌ی بعضی احکامِ مربوط به آن، نظری داشته باشیم که قانون هستند یا نه. مشخصاً در موردِ باغِ اسمیت، گمان می‌کنم که این‌طور نیست که ابتدا نظر داشته باشیم که (پ) صادق نیست و بعد، با استفاده از این نظر، نتیجه بگیریم که (س) قانونِ طبیعت نیست؛ بلکه، به گمانِ من، وضعیت از این قرار است که حکم می‌کنیم به اینکه (پ) کاذب است چرا که، از جمله، معتقدیم که (س) قانونِ طبیعت نیست—معتقد نیستیم که سیب‌بودن یا پرتقال‌بودنِ میوه وابسته است به اینکه آن میوه کجا باشد. (در این مورد احتمالاً حکمِ قوی‌تری برقرار است: این را (نتیجه‌ی) قانونی طبیعی می‌انگاریم که سیب‌بودن یا سیب‌نبودنِ میوه مستقل از مکانِ میوه است).⁹

یا فرض کنید که بر یک جسم m با جرم 3 کیلوگرم نیرویی وارد می‌کنیم و m شتابی می‌گیرد با اندازه‌ی 10 متر بر مجذور ثانیه. حالا شرطیِ خلافِ واقع

(ش) اگر نیروی وارده‌شده بر m کمتر از 30 نیوتن می‌بود شتابِ m کمتر از 10 متر بر مجذور ثانیه می‌بود

را تصدیق می‌کنیم (اگر که فیزیکِ مقدماتی بلد باشیم!)، به این سبب که معتقدیم که چیزی نظیر $F = ma$ یک قانونِ طبیعت است. قضاوتِ ما در موردِ صدقِ (ش) منوط است به نظرِ مثبتِ قبلی‌مان در موردِ قانون‌بودنِ آنچه به 'قانونِ دوم نیوتن' معروف است؛ در نبودِ چنین نظرِ قبلی‌ای، نظری در موردِ صدق یا کذبِ (ش) نمی‌داشتیم.

یا فرض کنید میشل که قبلاً معاینه شده و مبتلا به بیماریِ ب تشخیص داده نشده است حالا، بعد از ارتباطِ نزدیکِ فیزیکی با دنیل که مبتلا به ب تشخیص داده شده بوده است، مبتلا به ب تشخیص داده می‌شود. نظرمان درباره‌ی شرطیِ

خلافِ واقع 'اگر میشل با دنیل معاشرت نکرده بود به ب مبتلا نمی‌شد' چیست؟ نظرمان متوقف خواهد بود بر نظرمان در

9 قابلِ تصور است که این امر (نتیجه‌ای از) یک قانونِ طبیعت باشد که، مثلاً به سببِ تأثیرِ عرضِ جغرافیاییِ خاصی که باغِ اسمیت در آن عرض واقع است، هیچ میوه‌ای جز سیب در باغِ اسمیت نرود. اگر چنین باشد، آنگاه هر قانونی که (س) را صادق کند از شرطیِ خلافِ واقع (پ) هم حمایت خواهد کرد. با این حال، در اینجا هم قضاوتی در موردِ صدق و کذبِ (پ) نداریم مگر اینکه حکمِ مربوطی را (در این حالت: حکمی مربوط به تأثیرِ عرضِ جغرافیایی بر میوه‌ها را) چونان قانونِ طبیعت پذیرفته باشیم.

این مورد که آیا 'ب مسری است' بیانی از یک قانون طبیعت هست یا نه. در نبود قضاوتی درباره‌ی قانون بودن یا قانون نبودن حکم، نوعاً درباره‌ی صدق و کذب شرطی‌های خلاف واقع مربوط به نظری نداریم.

توضیحی شاید در اینجا لازم باشد. ادعا کرده‌ام که قضاوت ما در مورد ارزش صدق هر شرطی خلاف واقع مبتنی است بر قضاوت‌مان در مورد حیثیت قانونی حکمی مربوط به آن شرطی خلاف واقع. در این ادعا شاید بشود با مثالی از این دست مناقشه کرد. فرض کنیم پدرام، به دلیلی که به ما مربوط نیست، قصد کرده باشد که همواره فقط سکه‌های دویست‌تومانی در جیب بگذارد، و این قصدش را هم عملی کند. در این صورت شاید متمایل باشیم به گفتن اینکه اگر در دوم خرداد امسال سکه‌ای در جیب پدرام می‌بود آن سکه دویست‌تومانی می‌بود، حال آنکه غریب است کسی معتقد باشد که این امر یک قانون طبیعت است که همه‌ی سکه‌هایی که پدرام در جیب دارد دویست‌تومانی‌اند. یعنی (مطابق این اعتراض) با حالتی مواجه هستیم که شرطی خلاف واقعی را تصدیق می‌کنیم بی آنکه قائل باشیم به اینکه امر مربوط به آن شرطی یک قانون طبیعت است.¹⁰ مشابهاً، بعید نیست که این شرطی خلاف واقع را تصدیق کنیم که اگر مهرآه دیروز در دانشکده‌ی الهیات می‌بود چادر به سر می‌داشت، اما بعید است این را یک قانون طبیعت بینگاریم که حضور زنان در دانشکده‌ی الهیات با چادر است. پس این‌طور نیست که قضاوت ما در مورد درست‌ی شرطی‌های خلاف واقع همواره متوقف باشد بر اینکه حکم مربوطی را یک قانون طبیعت بدانیم. (پایان اعتراض).

گمان می‌کنم که این اعتراض فقط اعتراضی است به ظاهر مدعی من و نه به روح آن. مقدمه‌ی (۴) را اگرچه می‌توان این‌طور فهمید که فارق قانون طبیعت از غیر آن است، این فهم تنها فهم ممکن نیست. به نظر می‌رسد که فهم بهتری از (۴) این باشد که قرار است فرقی بگذارد بین حکم‌های تصادفی و حکم‌های غیرتصادفی، خواه حکم‌های غیرتصادفی قانون طبیعت تلقی بشوند خواه نشوند. مثلاً تصور کنید که توجه کرده‌ایم که (در روز و ساعتی خاص)، همه‌ی زنان حاضر در دانشکده‌ی الهیات، و نیز همه‌ی زنان حاضر در دانشکده‌ی ادبیات، چادر به سر دارند. از دو حکم کلی 'همه‌ی زنان حاضر در دانشکده‌ی الهیات چادر به سر دارند' و 'همه‌ی زنان حاضر در دانشکده‌ی ادبیات چادر به سر دارند'، فقط اولی را غیرتصادفی می‌انگاریم (مثلاً با مراجعه به آیین‌نامه‌های این دو دانشکده به این نتیجه می‌رسیم)؛ فقط با پیشینه‌ی چنین باوری است که می‌توانیم نظری بدسیم در مورد اینکه آیا شرطی‌های خلاف واقع 'اگر مهرآه دیروز

10 این اعتراض را به این صورت در بحث‌های حضوری شنیده‌ام. آنچه به استدلال اولیه‌ی (۶)-(۱) مربوطتر می‌بود البته این شرطی خلاف واقع می‌بود که اگر این سکه [سکه‌ی پانصدتومانی خاصی که دارم به آن اشاره می‌کنم] در آن روز در جیب پدرام می‌بود آنگاه این سکه دویست‌تومانی می‌بود، و روشن به نظر می‌رسد که این شرطی خلاف واقع را تصدیق نخواهیم کرد مگر آنکه ویژگی‌های غریبی به جیب پدرام نسبت بدسیم. نگاه کنید به زیرنویس ۸ درباره‌ی مثال چیزولم.

در دانشکده‌ی الهیات [دانشکده‌ی ادبیات] می‌بود چادر به سر می‌داشت، صادق هستند یا نه. و روح مدعی اولی‌هی من هنوز حضور دارد: قضاوت‌مان در مورد ارزش صدق هر شرطی خلاف واقع متوقف است بر نظرمان در این مورد که حکم مربوطی تصادفی است یا غیرتصادفی. پس این‌طور به‌نظر می‌رسد که جواب کارآمدی به اعتراض بالا خواهیم داشت اگر که همه‌جا صحبت از قانون را جایگزین کنیم با صحبت از تعمیم‌های غیرتصادفی—از پیش هم شاید برایمان معلوم بوده باشد که همه‌ی آنچه مدافع (۶)-(۱) از مفهوم قانون نیاز دارد این است که قانون‌های طبیعت احکام کلی غیرتصادفی باشند. اما اجازه دهید همان اصطلاح 'قانون طبیعت' را به‌کار بگیریم.

بازگشت به بحث دو پاراگراف قبل، به‌نظر می‌رسد که معقول است انکار اینکه، تا جایی که به قضاوت‌های ما در مورد قانون‌بودن یا قانون‌نبودن احکام مربوط می‌شود، رابطه‌ی ادعایی مشهور بین شرطی‌های خلاف واقع و قوانین طبیعت فاقد اهمیت است. قوانین طبیعت شاید شرطی‌های خلاف واقع را حمایت کنند، شاید نکنند؛ اما از این امر نمی‌شود برای تشخیص قانون‌نبودن حکمی مثل (*) استفاده کرد. پس استدلال (۶)-(۱) که در اوایل این مقاله بیان کردم برای رد نظر خام هیومی به‌کار نمی‌آید.

باید روشن باشد که دغدغه‌ای که در این مقاله بیان کرده‌ام تماماً معرفت‌شناختی است. انکار کرده‌ام که شرطی‌های خلاف واقع شاید ارزش صدق عینی‌ای داشته باشند که مستقل از قوانین طبیعت باشند؛ آنچه انکار کرده‌ام این است که ما قادریم صدق و کذب شرطی‌های خلاف واقع را بدون باورهایی در مورد قوانین طبیعت دریابیم (اگر که اصولاً چنین صدق و کذب‌های مستقل از قانونی وجود داشته باشند). اگر حرف من صحیح باشد، آنگاه این نشان می‌دهد که توسل به شرطی‌های خلاف واقع نمی‌تواند به عالمان یا فیلسوفان کمک کند که قانون‌نبودن حکمی مثل (*) را تعیین کنند. پس، از این منظر معرفت‌شناختی، شرطی‌های خلاف واقع ربطی به قوانین طبیعت ندارند.

۵. حمایت از شرطی‌های خلاف واقع: حدسی تجربه‌گرایانه.

استدلال کرده‌ام که فرض حمایت قوانین طبیعت از شرطی‌های خلاف واقع، خواه این فرض صحیح باشد خواه نباشد، برای استدلال بر ضد نظریه‌ی هیومی به‌کار نمی‌آیند. اما هنوز می‌توان پرسید: آیا قوانین طبیعت—هر چه که هستند—از شرطی‌های خلاف واقع مربوط حمایت می‌کنند؟¹¹ در این بخش پایانی به‌اختصار تبیینی به‌دست می‌دهم (موافق با ذائقه‌ی تجربه‌گرای خام هیومی) که چرا نوعاً حمایت از شرطی‌های خلاف واقع را شرط لازمی برای قانون‌بودن محسوب می‌کنیم.

11 حمایت قوانین از شرطی‌های خلاف واقع را عموماً مفروض می‌گیرند و به‌ندرت می‌شود در آثار منتشرشده استدلالی به نفع آن پیدا کرد. یک استثناء مهم مجموعه‌ای از نوشته‌های مارک لنگ (از جمله مقاله‌ی 1997/ش) است. نیز نگاه کنید به سترونز (2008).

قطعه‌ی مسی C ای که مثال نیگل درباره‌اش است (بخش ۳ در بالا) نابود شده است و نمی‌شود حرارت‌اش داد و دید منبسط می‌شود یا نه. البته نیگل با دقت صحبت می‌کند و در مورد آزمون‌ناپذیری تصریح دارد؛ اما در نبود توضیحات نیگل هم معلوم می‌بود که مادام که داریم درباره‌ی شرطی‌های خلاف واقع صحبت می‌کنیم، مقدم‌های این شرطی‌ها کاذب‌اند و نمی‌شود تغییرشان داد (و شاید، از جمله، به این سبب باشد که به‌دست‌دادن شرایط صدق این شرطی‌ها دشوار است)؛ پس صدق اینها را نمی‌توان مستقیماً آزمود.

شاید این مدعا که صدق و کذب شرطی‌های خلاف واقع را نمی‌توان مستقیماً آزمود در مورد حکمی از قبیل (پ) کمتر واضح باشد: نه آیا می‌توانیم پرتقالی را به باغ اسمیت ببریم و از این طریق درستی (پ) را مستقیماً بررسی کنیم؟ این شاید ایده‌ای باشد که تولی در قطعه‌ای که بخشی از آن را نقل کرده‌ام در نظر داشته است:

این انتظام قانون نخواهد بود، زیرا قانون‌ها باید از شرطی‌های خلاف واقع حمایت کنند، و انتظام مورد بحث هیچ مبنایی برای باور به این امر فراهم نمی‌کند که اگر اسمیت تلاش کرده بود پرتقالی در باغ‌اش بگذارد، ناکام می‌شد.

از یک طرف، تولی دارد درباره‌ی شرطی‌های خلاف واقع صحبت می‌کند. از طرف دیگر، چنانکه گویی دارد مدعایش در مورد یک شرطی خلاف واقع را توجیه می‌کند، می‌گوید که مبنایی برای باور به این امر نداریم که هیچ پرتقالی را نمی‌توانیم به باغ ببریم.¹² اما باید مراقب بود: سعی در اینکه پرتقالی را به باغ ببریم سعی در آزمودن درستی هیچ شرطی خلاف واقعی نیست. اگر پرتقالی را به باغ ببریم و سیب‌بودن‌اش را بررسی کنیم، صرفاً داریم یک مورد واقعی— و نه خلاف واقع—جدید را بررسی می‌کنیم که حکم کلی (س) را تأیید می‌کند یا تأیید نمی‌کند: بردن پرتقال به باغ و بررسی‌اش، یا مثال ناقصی برای (س) به‌دست می‌دهد یا شاهدهی برای درستی‌اش فراهم می‌کند. خلاف واقع بودن شرطی‌های خلاف واقع متشکل از این امر است که مقدم‌شان به طرز تغییرناپذیری کاذب‌اند؛ نمی‌توان مقدم را صادق کرد و دید تالی صادق هست یا نه. توجه‌نکردن به این موضوع منجر می‌شود به خلط این دو حکم شرطی، که فقط اولی یک از آنها شرطی خلاف واقع است:

’اگر میوه‌ای در باغ اسمیت می‌بود آن میوه سیب می‌بود؛‘

12 قس. مثال تولی در یک اثر قبلی‌اش (1977:686): وقتی کسی تلاش می‌کند میوه‌ای غیر از سیب را وارد باغ کند اتفاقات عجیبی رخ می‌دهد به نحوی که (س) همچنان صادق باقی می‌ماند.

‘اگر میوه‌ای در باغِ اسمیت باشد آن میوه سیب است.’

(آنچه بررسیِ یک شرطیِ خلافِ واقع می‌بود این می‌بود: بررسیِ اینکه اگر اسمیت، که هرگز سعی نکرده است پرتقالی به باغ‌اش ببرد، سعی می‌کرد چنین کند، آنگاه در این تلاش شکست می‌خورد—مثلاً به این صورت که پرتقال تبدیل به سیب می‌شد یا از حالتِ میوه‌بودن خارج می‌شد. برای این بررسی البته که راهِ تجربی‌ای نداریم.)
بدون اینکه بخواهم تولی را به بدفهمی در این مورد متهم کنم، مایل‌ام این حدس را مطرح کنم: گاهی، وقتی که به حمایت از شرطی‌های خلافِ واقع فکر می‌کنیم، مطلوب‌بودنِ حضورِ شواهدِ استقرائی را با لزومِ حمایت از شرطی‌های خلافِ واقع خلط می‌کنیم.¹³

مراجع.

- Armstrong, D.M. (1983). *What is a Law of Nature?*. Cambridge University Press.
- Ayer, A.J. (1956). “What is a law of nature?”, reprinted in Ayer, *The Concept of a Person and Other Essays*, Macmillan, 1964, pp. 209-234.
- Chisholm, Roderick M. (1946). “The contrary-to-fact conditionals”, *Mind*, 55: 289-307.
- Davidson, Donald (1970). “Mental events”, reprinted in Davidson, *Essays on Actions and Events*, 2nd ed., Oxford University Press, 2001, pp. 207-225.
- Goodman, Nelson (1983). *Fact, Fiction, and Forecast*, Harvard University Press.
- Hume, David (1777). *An Enquiry concerning Human Understanding*, edited by L.A. Selby-Bigge, revised by P.N. Nidditch, Oxford University Press, 1975.
- Lang, Marc (1997). “Inductive confirmation, counterfactual conditionals, and laws of nature”, *Philosophical Studies*, 85: 1-36.
- Lewis, David (1973). *Counterfactuals*, Blackwell.

13 شاید ارتباط‌های عمیق‌تری بین شواهدِ استقرائی و شواهدِ خلافِ واقع در کار باشد. مطابقِ نظرِ مکی (1973:118)، “برای اینکه قانونی را قادر کنیم که از شرطی‌های خلافِ واقع حمایت کند ... همه‌ی آنچه لازم است این است که این قانون را آنچه شواهدِ خوبِ استقرائی تلقی می‌کنیم حمایت کنند”. برای بحثی در این موضوع نگاه کنید به لنگ (1997).

- Mackie, J.L. (1973). "The logic of conditionals", in Mackie, *Truth, Probability, and Paradox: Studies in Philosophical Logic*, Oxford University Press, 1973, pp. 109-119.
- Mumford, Stephen (2004). *Laws in Nature*, Routledge.
- Nagel, Ernest (1961). *The Structure of Science: Problems in the Logic of Scientific Explanation*. Harcourt.
- Strevens, Michael (2008). "Physically contingent laws and counterfactual support", *Philosophers' Imprint* 8 (8).
- Tooley, Michael (1977). "The nature of laws", *Canadian Journal of Philosophy*, 7: 677-698.
- Tooley, Michael (1987). *Causation: A Realist Approach*. Clarendon Press.
- van Inwagen, Peter (1979). "Laws and counterfactuals", *Noûs*, 13: 439-453.